

وحدت - وظیفه تأخیر ناپذیر چپ افغانی

۱: یک تحلیل اجمالی از فروپاشی حزب - دولت دموکراتیک و پیامدهای آن:

در آستانه فروپاشی حاکمیت متعلق به حزب وطن (نام جدید حزب دموکراتیک خلق افغانستان پس از کنگره واره دوم آن) سازمان مستقل سیاسی به نام حزب وطن یا حزب دموکراتیک خلق افغانستان وجود نداشت. مستقل به مفهوم یک سازمان سیاسی جدا شونده از دولت. در واقعیت امر یک ساختار واحد سیاسی در هیئت یک حزب - دولت تبارز کرده بود. شاید برخی رفقا به این موضوع اهمیت قایل نشوند، ولی با کمی ژرفنگری درخواهیم یافت که کلید درک واقعیت امروزی جنبش چپ و دموکراتیک افغانی در این امر نهفته است. درک معمول حزب دموکراتیک خلق افغانستان و اعضای آن از پراتیک سیاسی چنین بود که حزب طبقه کارگر مبارزه میکند و به حیث یک "شهریار مدرن" (اما شهریاری دسته جمعی) قدرت سیاسی را احراز میکند، سوسیالیزم را اعمار کرده، خودهم جاودانه زنده گی میکند و در بهترین برداشت، همراه با ایجاد جامعه بدون طبقات، خود با دولت مضمحل میگردد. این بازی احراز قدرت در دموکراسی های بورژوایی همین اکنون جریان دارد. مثلاً گاه حزب جمهوریخواه بوش در حاکمیت است و گاه رقیبگونه تاریخی آن، حزب دموکرات. در این بازی چنین به نظر میرسد که گویا حزب از دولت کاملاً جداست و با آن تنها یک رابطه میکانیکی دارد، گاه به آن نزدیک میشود و گاه از آن دور. این واقعاً ظاهر قضیه است، چون تحلیل عمیق از مسأله رُخ دیگر آنرا برملاء میسازد. احراز قدرت به هیچوجه یک عملیه میکانیکی نیست، یک عملیه ارگانیک است که بین دو عنصر مختلف الشکل (چند گونه) ولی واحد الماهیت (تک سرشت) رُخ میدهد، یعنی یک ماهیت واحد در دو صورت مختلف تبارز میکند. اگر حزب ماهیت همسان با دولت نداشته باشد نمیتواند همزمان چرخهای آنرا مطابق خواست خود به حرکت در آورد. اگر نیروی کار با سرمایه - مثلاً (ماشین) - ماهیت همسان نداشته باشد، نمیتواند در پروسه تولید

کالا های دیگر شرکت کند. کشف "ساده" نویسنده سرمایه همین بود: سرمایه، نیروی کار، کالاهای تولید شده (از جمله خود ماشین) صورت های گوناگون یک ماهیت اند. این ماهیت گاه در شکل سرمایه تبارز میکند، گاه در شکل نیروی کار، گاه در شکل کالا و غیره. در روند تولید بخشی از نیروی کار به طور رایگان به سرمایه انتقال میکند و باعث ازدیاد سرمایه میگردد (استثمار). اگر نیروی کار سرمایه نمی بود، ممکن نبود به سرمایه انتقال کند. همین ماهیت واحد است که دوران میکند و اشکال گوناگون یا به گفته قدمای حکمت شرق، صور گوناگون را به خود میگیرد. تحلیل علمی سرمایه داری بر بنیاد همین کشف استوار است. در عرصه سیاست نیز حزب، حکومت، پارلمان صور مختلف یک ماهیت اند. همان بزرگ مرد اندیشه، نویسنده سرمایه در هژدهم برومر لویی بناپارت در این باره مینویسد: «از این قرار، حزب نظم زمانی که هنوز هم حکومت بود و مجلس ملی نشده بود، خود نظام پارلمانی را بی آبرو ساخته بود. ولی روز ۲ دسامبر ۱۸۵۱، زمانی که نظام پارلمانی فرانسه رانده شد، به فریاد آمد. ما برایش سفر به خیر میگویم.» این متن توسط باقر پرهام و پور هرمرزان به این گونه ترجمه شده است: «باری حزب نظم آن روز ها که هنوز اختیار مجلس را در دست نداشت، و فقط صاحب اختیار کابینه بود، با دست خودش آبرویی برای نظام پارلمانی باقی نگذاشت. ولی روز ۲ دسامبر ۱۸۵۱ که بناپارت نظام پارلمانی را از فرانسه بیرون میراند، فریادش از همه بلندتر بود! ما هم به او سفر به خیر میگوییم.» (پاراگراف اخیر، فصل دوم، هژدهم برومر لویی بناپارت) در متنهای آلمانی و فرانسوی "حزب نظم حکومت بود و پارلمان شد" آمده است و در متن ترجمه شده توسط دانشمندان ارجمند باقر پرهام و پور هرمرزان به جای "بودن"، "صاحب اختیار کابینه" آمده است و به جای "پارلمان شدن"، "اختیار مجلس را در دست داشتن" آمده است. ترجمه دومی عمق پرداخت تیوریک مارکس را نمیرساند. باید متن را به طریق اصلی آن که دیالکتیک گذار از یک شکل قدرت به شکل دیگر آن را بیان میدارد، فهمید.

پس حزب میتواند به حیث شکلی از قدرت به دولت مبدل گردد و با آن چنان در آمیزد که یک واقعیت واحد را بسازد: حزب - دولت. چون حزب - دولت شوروی، حزب

- دولت دموکراتیک افغانستان، حزب - دولت فاشیستی هیتلر، حزب - دولت کنونی کوبا، حزب - دولت کنونی چین و غیره. این پدیده بیشترین هنگامی رخ میدهد که در جامعه تنها یک حزب سیاسی وجود داشته باشد. گرامشی بر بنیاد همین درک میگفت که هر حزب واحد حاکم ناگزیر به یک ساختار اداری مبدل میگردد.

در حزب - دولت دموکراتیک افغانستان ۷۰ درصد اعضای حزب در قوای مسلح بودند و بیش از ۲۰ درصد آن در ادارات دولت. پس در افغانستان نی تنها یک ساختار واحد سیاسی به نام حزب - دولت وجود داشت، بل تقریباً تمام اعضای حزب در دولت بودند. مثل سکه یی که یک رخ آن حزب بود و رخ دیگر آن دولت؛ سکه واحد سیاسی که دو رخ آنرا حزب و دولت تشکیل میدادند. هر حادثه یی که در یکی رخ میداد، ناگزیر در دیگری نیز رخ میداد. ممکن نبود که وزیر امنیت دولتی در دولت یک نوع موضعگیری کند و در بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا هیئت اجراییه حزب وطن یک موضعگیری دیگر. آنکه در بیروی سیاسی از فدرالیزم دفاع میکرد، در دولت نیز اقدامات مبنی بر همان موضعگیری را انجام میداد. پس گرایشهای گوناگون سیاسی و اندیشه یی در یک ساختار واحد تبارز میکردند؛ گاه اختلافات سیاسی در پلینوم کمیته مرکزی جای بروز نمی یافتند، ولی به شکل کودتا های نظامی تبارز میکردند و بعد باعث دگرگونی در ترکیب بیروی سیاسی و کمیته مرکزی می شدند. زمانی هم تغییر ترکیب رهبری حزب به خیزش های قومی و نظامی می انجامیدند. پس فروپاشی دولت همزمان فروپاشی رخ دیگر خود را که حزب بود همراه داشت. پس از فروپاشی اختلافات و گرایشهای گوناگون تراکم شده در هنگام حاکمیت، میدانهای بازتری برای تبارز جداگانه خود یافتند. اما از سوی دیگر، گرایشهای متبارز در درون حزب - دولت آن چنان با کل قدرت و با کل حزب در آمیخته بودند که نتوانستند ساختارهای فرکیونی مستقل خود را به گونه یی به وجود بیاورند که پس از فروپاشی مستقیماً به حیث احزاب جداگانه سیاسی تبارز کنند. از همپاشی، پراکنده گی، سرخورده گی، مهاجرت، ندامت از گذشته مبارزه، نقض هویت گذشته و دهها پدیده دیگر همه ناشی از فروپاشی حزب - دولت بودند که در درون خود گرایشها و اختلافات را

انباشت کرده بود ولی برای تشکل دادن جدا گانه آنها فرصت نیافته بود. از جمله این گرایشها که فرصت برای تشکل سازمانی خود را در درون حزب دولت نیافته بود، گرایش چپ دموکراتیک و انقلابی به حیث ممثل آرمانهای آغازین حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود.

۲: مسایل نوسازی چپ افغانی:

پس از مرحله یی از سرخورده گی، آهسته آهسته گرایشها و بینشهای درون حزب - دولت در پیوند با واقعیت های سیاسی دوران شکست و فروپاشی و حاکمیت جهادی - امپریالیستی - طالبی، در وجود سازمانهای جداگانه به طور ابتدایی تشکل یافتند. البته تنها گرایشها، تشکل یافته اند ولی تمام نماینده گان این گرایشها یا وابسته گان این گرایش ها، هنوز در سازمانهای مربوط به بینش خود متشکل نشده اند. دلیل عمده این عدم تشکل را میشود در عنصر ذهنی یا در توهم احیای آن «سازمان مادر» جستجو کرد که به حیث یک هجران (نوستالژی) ذهن بسا از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به خود مشغول کرده است. این ذهنمشغولی گاهگاه تا جایی برجسته میگردد که میگویند: یا احیای حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا هیچ! یا احیای حزب وطن یا هیچ! و مفاهیم "رفقا" و "حزبیها" تنها ریشه یی که دارند همانا ذهن نوستالژیک ماست و بس. هیچگونه سازمان واحدی وجود ندارد که بتواند به مفهوم "رفقا" درونمایه عینی امروزی بدهد. هزار سال دیگر هم اگر فریاد بر آوریم: های حزبیها وحدت کنید، به جز پژواک اندوهگین فریاد خود چیز دیگری را از صخره های واقعیت سیاسی کشور نخواهیم شنود! به همین گونه وحدت سازمانهای متشکل - که گرایشهای گوناگون را تبارز میدهند- نمیتواند یک امر میکانیکی باشد. برعکس آنچه رواج یافته است (بازهم به حیث یک مفهوم ذهنی) این سازمانها، سازمانهای رفیق نیستند. مفهوم رفیق به اعضای یک سازمان اطلاق میشود و همسانی اهداف (مرامنامه) و شیوه ها و اصول پراتیک مبارزه (در وجود اساسنامه) را مفروض میدارد. تعمیم بخشیدن مفهوم رفیق به ده ها سازمان و گروهی که از بدنه فروپاشیده یک ساختار بزرگ سیاسی (حزب - دولت دموکراتیک افغانستان) به وجود آمده اند، هیچگونه زمینه عینی ندارد. رفیق پنداشتن اعضای دیروزی حزب

وطن و رفیق پنداشتن سازمانها و تشکیلات موجود ساخته شده توسط اعضای دیروزی حزب وطن و دیگر سازمانهای همپیمان آن، توهمیست که فضای سیاسی جنبش چپ دموکراتیک را مکدر میسازد. چنین رفیق گفتنهای عاطفی بر وضعیت واقعی جنبش چادر ابهام میگستراند و به جای سود زیان فراوان به بار می آورد. این رفقا با حسن نیت و با روحیه راستین وحدت جویی، "رفاقت سازمانها" را مطرح میکنند تا به زعم خود آنها را با هم نزدیکتر از آنچه هستند، جلوه دهند و راه وحدت آنها را فراختر و هموارتر سازند. اما با تأسف چنین نیست. مثلاً سازمانهایی که قانون اساسی اسلامیستی امروز را می پذیرند، از اقتصاد بازار آزاد که نام دیگر سرمایه داری لیبرال است، به حیث شیوه تولید خواستنی، مدل اقتصادی جامعه افغانی را میسازند، با عقبمانده ترین لایه های جهادی اتحاد میبندند، در کار ارگانهای حاکمیت امروزی فعالانه شرکت میجویند و وجود طبقات و مبارزه طبقاتی را نفی میکنند با سازمانهایی که قانون اساسی امروز افغانستان را قرون وسطایی، ضد مردمی و مردود می شمارند، سرمایه داری را به حیث نظام استثمار گرانه رد میکنند، استقلال چپ افغانی را شعار میدهند، با نیروهای جهادی تصفیه حساب تاریخی میخواهند و با حاکمیت جهادی امپریالیستی امروز در اپوزیسیون قرار دارند و افزون بر همه اینها، خواهان «اجتماعی ساختن معرفت، قدرت و ثروت» اند و جهانبینی علمی را تیوری راهنمای پراتیک سیاسی خود میپندارند (مثلاً نهضت آینده افغانستان) از بنیاد فرق دارند و به هیچوجه سازمانهای رفیق بوده نمیتوانند.

سازمانهای رفیق به سازمانهایی میتوان گفت که باهم اهداف استراتژیک همسان دارند ولی در اتخاذ تکتیکهای سیاسی (برنامه های مرحله یی و مقطعی) و شیوه های مبارزه اختلاف دارند. نمونه بارز آن دو حزب کمونیست هند است که هر دو برای برقراری سوسیالیزم و ایجاد جامعه بدون طبقات مبارزه میکنند. نمونه دیگر آن در ایتالیا حزب رفوند/سیون کمونیستی و حزب کمونیستهای ایتالیا است. به این ها میشود گفت احزاب رفیق! ولی باید برسر گنجینه کوهواری از ارفاق نشسته بود تا بتوان، حاتم سان، نهضت آینده افغانستان و حزب متحد ملی را سازمانهای رفیق خواند! اما ممکن اکثریت اعضای حزب متحد ملی و دیگر سازمانهای موجود

به طور انفرادی برای سازمان واحد چپ افغانی (که نهضت آینده افغانستان در کار تدارک آن است) رفقای بالقوه باشند البته در صورتیکه از استقرار سرمایه داری در افغانستان صرفنظر کنند، اتحاد با جهادیان قرون وسطایی را ترک کنند و حاکمیت جهادی امپریالیستی را نفی کنند و به مواضع دفاع از زحمتکشان افغانستان در آیند.

۳: وظایف امروزین نیروهای چپ:

از بررسی فروپاشی حزب دولت دموکراتیک افغانستان و خوانش واقعیت های سیاسی پس از آن چنین برمی آید که در آغاز دو گرایش عمده شکل گرفته بودند: یکی گرایش چپ دموکراتیک که نو سازی اندیشه یی-ایدیالوژیک و نو سازی سیاسی - سازمانی را برای جنبش دموکراتیک افغانستان مطرح کرد، ولی مواضع طبقاتی و کاربست خلاق جهانبینی علمی را بحیث تیوری راهنما، ایستاده گی در برابر ارتجاع کهن و طرحهای امپریالیستی، پافشاری برای استقلال چپ افغانی، مبارزه برای ایجاد جامعه بدون طبقات و فارغ از ستم و بهره کشی را اصول عدول ناپذیر خود تلقی کرد، فروپاشی سوسیالیزم دولتی بلوک شرق را پایان چهره اول سوسیالیزم پنداشت نی پایان سوسیالیزم و پیروزی نهایی سرمایه داری.

نهضت آینده افغانستان نخستین سازمانی بود که با شفافیت در پیشاپیش این گرایش تشکل یافت و با پیگیری در جریان بیش از هشت سال برای تقویت و گسترش این گرایش مبارزه کرد. برخی گروه ها، حلقات و اکثریت اعضای حزب فروپاشیده دموکراتیک خلق افغانستان، خود را متعلق به این گرایش میدانند.

۵۰ گرایش اعتدالی، سازشکارانه و در بسا موارد عقبروانه یی که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در سایه لشکر کشی امریکا و ناتو به افغانستان به وجود آمد. در این گرایش چنین استدلال میکردند که:

- فروپاشی شوروی و نظامهای سوسیالیستی نشان دادند که کمونیزم دیگر یک طرح ناکام در تاریخ است. مارکسیزم به حیث یک ایدئولوژیِ مردود دیگر قابل استفاده نیست.

- سرمایه داری پایان تاریخ است و آینده بشر به این نظام تعلق گرفته است. بویژه مهاجرت به کشورهای اروپایی و امریکا این توهم را نیز به وجود آورد که غرب با وفور نعمات مادی و معنوی، با آزادیهای فردی و دسته جمعی و با پیشرفت چشمگیر تکنالوژیکش نسبت به شرق سوسیالیستی هزاران بار برتری دارد. پس سوسیالیزم واقعی همین است!

- مبارزه طبقاتی ساخته ذهن چند تیوریسن مارکسیست است. آنچه اهمیت دارد منافع ملی است نی منافع طبقاتی و گروهی.

- کسانیکه در جامعه افغانی مبارزه میکنند، باید هم‌رنگ همین جامعه باشند، هم‌رنگ جماعت باشند و به ایدئولوژیهای حاکم قرون وسطایی تن در دهند و آنها را از خود سازند.

- امریکا و «ناتو» خواهان استقرار دموکراسی در افغانستان اند، باید آنها را در امر تحقق پروژه های شان کمک کرد و آهسته آهسته جهادیان را از صحنه راند و خود جای آنها را در حاکمیت اشغال کرد.

- تفکر چپ و ایدئولوژی طبقه کارگر پدیده های خارجی و غیر افغانی اند ، باید آنها را کنار گذاشت.

عمدتاً برخی از رهبران حزب - دولت، برخی وزراء، برخی جنرالان و برخی سفرای اسبق که در رویای باز یابی کرسیهای از دست رفته شان بودند، به این گرایش چسپیدند و با تأسف تبلیغات زهرآگین و دشمنانه یی را علیه گرایش اول به راه انداختند. رفقای متعلق به گرایش اول را چپ رو، خود محور، افراطی، نماینده کمونیزم جهانی خواندند و دهها بهتان ناروای دیگر از همین دست.

رویداد های قریب به هفت سال گذشته افغانستان درستی تحلیلهای گرایش اول و نادرستی محاسبات گرایش دوم را نشان دادند.

جامعه افغانی تحت حاکمیت ناتو نسبت به جامعه دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان ده ها سال به عقب رانده شده است. زمانیکه تحلیل گران و ناظران غرب پرده از روی واقعیت های فاجعه بار افغانستان و دستگاه فاسد حکومت جهادی - مافیایی - امپریالیستی برداشتند، بلندگویان گرایش دوم، یکباره به چپی های دو آتسه و حتی کمونیست های پیگیر و ازلی مبدل شدند (اما در عروسیها و محافل شخصی، نی در جلسات سیاسی علنی)، اقتصاد بازار آزاد را فاجعه خواندند و مفهوم ارجناک "رفیق" را چون خیرات در هر کوی و برزن بر هر رهرو مؤمن و نامؤمن تقسیم کردند.

کارگزاران گرایش دوم پس از تجربه تلخ چند ساله، سرخورده از فاصله گرفتن روز افزون اعضای سازمانهای شان، هراسناک از اینکه اکثریت عظیم رزمنده گان جنبش چپ خود را به گرایش اول وابسته میدانند و شاید عنقریب با این گرایش در یک سازمان بزرگ چپ متشکل شوند، هیاهوی اتحاد و وحدت را موازی با نهضت آینده افغانستان راه انداختند. گردهمایی ۱۹ اپریل سخیفترین گردهمایی در تاریخ جنبش دموکراتیک افغانستان بود و با افتضاح پایان یافت.

واقعیت عینی این دو گرایش میرساند، که گرایش اول یعنی جنبش چپ دگرگون ساز کشور سیر اعتلایی خود را قانونمندانه میپیماید و در پی تدارک برگزاری «مجمع نیروهای چپ، دموکرایتک مترقی و صلحخواه افغانستان است». شرکت در کار تدارک این مجمع وظیفه تمام رفقای است که خود را متعلق به گرایش اول یعنی گرایش واقعاً چپ، مردمی و مدافع منافع اقشار زحمتکش جامعه میپندارند. از این طریق است که میتوان یک سازمان بزرگ سیاسی دنیای کار را ساخت و در وضعیت سیاسی کشور به حیث نماینده سیاسی خلق زحمتکش افغانستان داخل شد.

در این اواخر در داخل سازمانها و حلقات مربوط به گرایش دوم، مرزبندی های جدیدی شکل گرفته اند. اکثریت رفقای باورمند به مبارزه برای رهایی زحمتکشان از گرانبار ستم با خط مسلط سازشگرانه در سازمانهای شان وداع میگویند و به گرایش اول نزدیک میشوند.

استقبال گرم رفیقانه از نامه سرگشاده نهضت آینده افغانستان که در آستانه گردهمایی اپریل عنوانی اعضای سه سازمان مربوط به گرایش دوم فرستاده شد، گواه بارز علاقمندی جدی این رفقا به پیوستن به پروسه وحدت چپ افغانیست.

وظیفه کنونی مبارزان صدیق راه آرمانهای مردم افغانستان در این مقطع چنین است: شرکت همه جانبه، رفیقانه و دلسوزانه در کار تدارک "مجمع نیروهای چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه افغانستان" به منظور دستیابی به یک پلاتفورم مشترک اندیشه‌یی - سیاسی جهت بر پا داشتن یک سازمان بزرگ متعلق به دنیای کار. باید از این طرح حمایت کرد و آن را در همه حلقات و سازمانهایی که خود را به جنبش دموکراتیک و مترقی افغانستان متعلق میدانند حاکم ساخت. تخریب این روند، از هر سویی که باشد و به هر بهانه‌یی که ارایه گردد، در واقعیت امر، تخریب استحکام سنگر دفاع از منافع انسان زحمتکش است. باید آنرا همه جانبه افشاء کرد. تجربه هشت سال گذشته دیگر نشان داده است که تنها گرایش واقعی چپ ظرفیت ایجاد یک حزب بزرگ چپ افغانی را دارد. نهضت آینده افغانستان در این راه همه جانبه تلاش میورزد؛ باید آنرا رفیقانه یاری رساند.

برگرفته از شماره ۳۷ نشریه آینده سال ۲۰۰۸

28072008

www.ayenda.org